



شماره هفتم و هشتم

بهار و تابستان ۱۳۸۸

صفحات ۱۲۵-۱۴۱

واژگان کلیدی

قصص قرآنی

روایت

زمان و مکان

نظم

تداوم

مؤلفه‌های زمان و مکان روایی در قصص قرآنی

ابوالفضل حُرّی *

عضو هیأت علمی دانشکده علوم انسانی دانشگاه اراک

چکیده

این مقاله زمان و مکان روایی را در قصص قرآنی بررسی می‌کند. ابتدا به عنصر زمان روایی از دیدگاه ژنت اشاره می‌شود و بر این اساس رابطه میان زمان داستان و زمان متن، مفاهیم «نظم»، «تداوم» و «بسامد» را با ذکر نمونه‌هایی از قصص قرآنی تبیین می‌کنیم. سپس به سنخ‌شناسی، شاخص‌های متنی و کارکردهای مکان روایی با اشاره به سوره یوسف (از میان سایر قصص) می‌پردازیم. می‌توان گفت که تحلیل زمان و مکان روایی در قصص قرآنی اولاً، به بسط و گسترش پی‌رنگ قصص، ثانیاً، شخصیت‌پردازی و در نهایت، تفسیر و درک سوره‌ها کمک می‌کند.

*horri2004tr@yahoo.com

تاریخ پذیرش مقاله: ۸۸/۵/۱۴

نشانی پست الکترونیکی نویسنده:

تاریخ دریافت مقاله: ۸۷/۱۱/۱۴



۱. مقدمه

هر روایت داستانی دو جزء دارد: داستان (story) و متن (text). داستان، مواد خام و دستمایه اولیه اثر است: رشته‌ای از حوادث که به لحاظ گاهشمارانه پشت سر هم ردیف شده است. متن، چگونگی نقل دستمایه اولیه اثر است. به دیگر سخن، طرح اولیه یا داستان که برساختی زمانمند در بطن جهان داستانی است، مستلزم کنش است و کنش نیز از رخدادها ناشی می‌شود و رخداد نیز اتفاق می‌افتد یعنی از حالت و وضعیتی به حالت و وضعیتی دیگر تغییر می‌کند و این تغییر، مستلزم گذشت زمان است. توالی پیوسته حالت‌ها، توالی رخدادها را ایجاد می‌کند و روایت داستانی عبارت است از توالی رخدادها در بطن محور زمان. رخدادها یا به نظم گاهشمارانه یا علی/ معلولی، یا هر دو، با هم ترکیب می‌شوند و خرد-توالی‌ها را ایجاد می‌کنند؛ خرد-توالی‌ها نیز کلان-توالی‌ها را، و کل روایت داستانی نیز از به پیوستن کلان-توالی‌ها برساخته می‌شود. بررسی نظام حاکم بر روایت‌های داستانی در حیطة نظریه و دستور زبان روایت و/ یا روایت‌شناسی ادبیات داستانی مطرح می‌شود. از این رو، روایت‌شناسی یا نظریه روایت، علم مطالعه ساختار و دستور زبان حاکم بر روایتهاست؛ نوعی نظریه ادبی و یا بوطیقاقت و نظریه ادبی «شرح مستدل ساختار روایت، عناصر داستان‌سرایی، ترکیب‌بندی و نظم و نسق مؤلفه‌های داستان است» (چتمن، ۱۹۸۹: ۳). واژه روایت‌شناسی ترجمه واژه فرانسوی *narratologie* است که اول بار تزوتان تودرف آن را در کتاب *دستور زبان دکامرون* (۱۹۶۹) معرفی کرد. در واقع روایت‌شناسی هم «شرحی از نظام حاکم بر تمام روایت‌های داستانی ارائه می‌دهد و ... {هم} شیوه‌ای را که ضمن آن می‌توان تک‌تک روایت‌ها را به منزله محصول منحصربه‌فرد نظامی همگانی مطالعه کرد» (ریمون-کانن، ۱۳۸۷: ۴). از این نظام حاکم بر روایتها زیر عنوان نظریه روایت و از شیوه بررسی و تحلیل تک‌تک روایتها، زیر عنوان روایت‌شناسی یا رویکرد روایت‌شناختی به ادبیات داستانی یا داستان‌روایی یاد می‌کنند.

در قصص قرآنی خواننده با طرح‌نهایی قصص یعنی متن داستان‌ها روبه‌روست. به دیگر سخن، داستان و سرگذشت زندگی پیامبران، سیری گاهشمارانه دارد و شامل حوادث اصلی و فرعی فراوان است. این حوادث یکجا و به صورت گاهشمارانه نیامده‌اند بلکه عمدتاً در چندین سوره ذکر شده‌اند. از این رو، خواننده ابتدا با متن قصص روبه‌روست که



در آیات و سوره‌های مختلف آمده است (سطح متن/ سیوژه یا طرح نهایی). سپس، خواننده با کنار هم قراردادن تکه‌های مختلف متون داستان‌ها در سوره‌های گوناگون، به داستان یا سرگذشت اصلی دست پیدا می‌کند. در رویکرد روایت‌شناختی، آنچه اهمیت زیاد دارد چگونگی و شیوه پرداخت نهایی داستان در قالب متن است که در قصص قرآنی تجلی یافته است. از این رو، خود قصص قرآنی به همین ترتیبی که در قرآن ذکر شده‌اند، با متن روایی/ سیوژه/ طرح نهایی و حتی سطح سوم یعنی روایت و عمل روایتگری متناظر است. طرفه اینکه شمول معنایی واژه قصص قرآنی به گونه‌ای است که هم شامل طرح اولیه می‌شود هم طرح نهایی و هم روایتگری. در مجموع پرداختن به چگونگی عمل قصص قرآنی و اشاره به راهکارهایی که در این قصص به کار رفته، ذیل عنوان دستور زبان و نظریه روایت یا به تعبیری، بوطیقای قصص قرآنی قرار می‌گیرد. مؤلفه زمان و مکان از جمله مسائلی است که در پرداخت نهایی داستان در قالب متن، نقشی حائز اهمیت ایفا می‌کنند. در این جستار مؤلفه‌های زمان و مکان روایی را در قصص قرآنی بررسی می‌کنیم.

۲. پیشینه بحث

عنصر زمان و مکان از جمله مؤلفه‌هایی است که در کتب و مباحث اصلی مربوط به روایت‌شناسی از آن بحث می‌شود. این عناصر در چندین مقاله نیز بررسی شده است. غلامحسین‌زاده و همکاران (۱۳۸۶) عنصر زمان را در داستان‌های مولوی از دیدگاه ژنت بررسی کرده‌اند. آنان با بررسی داستان «عربی فقیر و زنش» نشان داده‌اند که چگونه و تا چه اندازه مولوی در مسیر حرکت از زمان تقویمی به زمان متن، به گزینش‌های گوناگون در عرصه زمان دست یازیده و این گزینش‌ها و نوع خاص زمان‌مندی مولوی چه ارتباط مستقیم و معناداری با محتوای حکایت دارد. صهبا (۱۳۸۷) نیز به شیوه استقرایی نظریه زمان را در تاریخ بیهقی با توجه به مؤلفه‌های پیشنهادی ژنت یعنی نظم، تداوم و بسامد بررسی کرده و نتیجه گرفته است بیهقی برای نزدیک کردن تاریخ به ساحت ادبیات، از عنصر زمان روایی بهره برده است. با این حال تاکنون هیچ مقاله‌ای (تا آنجا که بررسی کرده‌ایم) عناصر زمان و مکان روایی را بر اساس رویکرد روایت‌شناختی در قصص قرآنی بررسی نکرده است.

پیش از آنکه دربارهٔ عناصر زمان و مکان در قصص قرآنی بحث کنیم، لازم است فرض بگیریم که منظور از زمان و مکان، همین زمان و مکان فیزیکی و سنجه‌پذیر است، چه آنگاه که وارد مباحث فلسفه اسلامی می‌شویم، پای زمان و مکانی دیگر یعنی زمان و مکان ابدی و ازلی به میان می‌آید که خود مجالی دیگر می‌طلبد و در راستای اهداف این جستار قرار ندارد. از این زمان و مکان سنجه‌پذیر، به زمان گاهشمارانه و مکان تاریخی یاد می‌کنند که در روایت به زمان و مکان روایی (narrative time and place) بدل می‌شود و عمدهٔ قصص انبیاء و حتی سیرهٔ پیامبر (ص) در محدودهٔ همین زمان و مکان سنجه‌پذیر قرار می‌گیرند.

۳. مؤلفهٔ زمان روایی

در روایت‌شناسی، توالی، نظم و ترتیب ارائهٔ رخداد‌های جهان داستانی زیر عنوان مؤلفهٔ زمان داستان (story time) مطرح می‌شود. ژنت (۱۹۸۰ و ۱۹۸۸) روایت‌شناسی را به سه مقولهٔ زمان دستوری (tense)، صدا (voice) و وجه/ حالت (mode) تقسیم می‌کند. زمان دستوری به کاربرد وجه زمان در سطوح داستان و متن اشاره می‌کند و خود سه نوع دارد: نظم (order)، تداوم (duration) و بسامد (frequency). ژنت، راوی و روایتگری را زیر مقولهٔ «صدا» بررسی می‌کند. اولین زیرگروه دسته‌بندی سوم ژنت یعنی وجه/ حالت، به وجوه بازنمایی کنش، گفتار و اندیشهٔ اشخاص داستان می‌پردازد. عمدهٔ بحث مؤلفهٔ زمان که بر اساس آرای ژرار ژنت (۱۹۷۲، ۱۹۸۰: ۱۸۲-۷۷ در ریمون-کنان: ۶۴) استوار است از رابطهٔ میان زمان گاهشمارانهٔ سطح «داستان» و زمان نه الزاماً گاهشمارانهٔ سطح «متن»، سخن به میان می‌آورد. زمان داستان، رابطهٔ گاهشمارانهٔ میان حوادث داستان است بدان‌گونه که در اصل رخ داده است و زمان متن، چگونگی جایگزین کردن این حوادث در سطح متن. برای نمونه سرگذشت پیامبران یا اقوام پیشین همانند سرگذشت واقعی هر فرد و قومی، مدت‌های مدید و بر اساس سیر گاه‌شمارانه و از ابتدا و انتها (از کودکی تا به موت) اتفاق افتاده است. این سیر گاه‌شمارانه و تقویمی حوادث را سیر زمان در سطح داستان/ طرح/ اولیه/ فابولا (fibula) می‌نامیم. اما نیک می‌دانیم که در ادبیات داستانی عموماً و قصص قرآنی به‌ویژه، امکان ندارد که بتوان تمامی حوادث سطح داستان را موبه‌مو و طابق النعل بالنعل در سطح متن ذکر کرد. اصلاً هنر قصص قرآنی در این

است که ضمن تعقیب هدف اصلی، هرگاه مناسبتی ایجاب می‌کند، گلچینی از حوادث سطح داستان را به اندازه و به شیوه‌ای مناسب در سطح متن ذکر کند. این امر می‌طلبد که تمام زمان گاهشمارانه حوادث داستان، در متن پیش روی خواننده قرار نگیرد و به فراخور بافت سوره و حال و هوای مورد نظر، رابطه‌ای میان این دو زمان ایجاد شود. ژنت، بر اساس این رابطه، معتقد به سه نوع رابطه زمانی میان زمان سطح داستان و زمان سطح متن است: نظم (order)، تداوم/دیرش (duration) و بسامد (frequency). ریمون-کنان می‌نویسد:

ژنت ذیل مبحث «نظم و ترتیب»، روابط میان توالی رخ داده‌های داستان و نظم و نسق خطی آنها را در متن بحث می‌کند. ذیل «تداوم»، روابط میان مدت زمان وقوع رخ داده‌های داستان و حجم متن مصروف روایت رخ داده‌ها را بررسی می‌کند. در آخر نیز، ذیل «بسامد»، روابط میان تعداد دفعات اشاره به رخداد در داستان و تعداد دفعات روایت رخداد را در متن بحث می‌کند (ریمون-کنان: ۶۵).

۱-۳ نظم و ترتیب

گاهی میان سیر زمان حوادث در سطح داستان و سطح متن رابطه متناظر برقرار است. از این رو، رابطه زمانی میان این دو سطح، عادی و طبیعی است. گاهی میان این دو زمان، نوعی اختلال رخ می‌دهد. این امر منجر به دو نوع زمان‌پریشی در سطح متن می‌شود: گذشته‌نگری/ بازگشت به گذشته/ فلاش بک (analepsis) و آینده‌نگری/ پرش به آینده (prolepsis). گذشته‌نگری، نقل حوادث داستان است پس از آنکه رخ داده‌اند و آینده‌نگری، نقل حوادث داستان است پیش از آنکه رخ دهند. حال اگر این گذشته‌نگری در محدوده داستان اصلی رخ دهد، گذشته‌نگری درونی و اگر خارج از فضای داستان اصلی رخ دهد، گذشته‌نگری بیرونی و اگر ترکیب هر دو باشد، گذشته‌نگری مرکب نام دارد. ژنت از این نوع اختلالات زمانی به زمان‌پریشی (anachrony) تعبیر می‌کند. این دوگانگی زمانی یعنی زمان داستان (story time) و زمان روایت (narrative time) خصیصه کلی روایت‌ها است. در قصص قرآنی، بسته به بافت و موقعیت سوره، نقل داستان‌ها کم و یا زیاد می‌شود، اما این‌گونه نیست که این داستان‌ها به‌تمامی از ابتدا تا انتها ذکر شوند. گاهی، بخشی از داستان پیامبران نقل می‌شود، آنگاه زمان روایی به گذشته‌ای از زندگی آن پیامبر رجعت

می‌کند (گذشته‌نگر بیرونی). گاه، روایت به جایی در اوایل داستان پیامبران بر می‌گردد، اما این نقطه در درون داستان اصلی قرار دارد (گذشته‌نگر درونی). گاهی نیز دوره زمانی گذشته‌نگر بیرونی از دل روایت اصلی سر بر می‌آورد یا به درون آن می‌پرد (گذشته‌نگر مرکب). برای نمونه، داستان زندگی موسی (ع) در سوره‌های مختلف قرآن آمده است و هر سوره بنابر یافت و اقتضای مضمون سوره، بخشی از زندگی وی را نقل کرده است. گاه، نقل زندگی موسی در یک سوره (برای نمونه سوره قصص) برحسب تسلسل زمانی و گاهشمارانه به پیش می‌رود و داستان تولد و کودکی موسی را آغاز می‌کند و تا غرق شدن فرعونیان ادامه می‌دهد. گاه، داستان موسی در سوره‌ای دیگر (مثلاً سوره طه) از میانه آغاز می‌شود (in medias res) آنجا که موسی گمگشته و ترسان، در بیابان آتشی می‌بیند و سر در پی آن می‌رود تا خانواده خود را نجات دهد تا رسیدن موسی به مقام رسالت و حرکت به سمت فرعون. سپس خط سیر داستان همین‌جا متوقف می‌شود و داستان به دوران کودکی موسی رجعت می‌کند (گذشته‌نگر بیرونی) و دوباره به داستان اول بازمی‌گردد. البته همان‌گونه که در ادبیات داستانی روایی نیز مرسوم است، در قرآن قطع رشته حوادث و در کل، گذشته‌نگرها، بدون منطق صورت نمی‌گیرد. در سوره طه، سیر گاهشمارانه حوادث اولاً زمانی قطع می‌گردد که موسی به درگاه خداوند دعا می‌کند و خداوند خواسته او را اجابت می‌کند:

قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى (۳۶) فرمود: «ای موسی، خواسته‌ات به تو داده شد.»^۱

البته نباید از خاطر دور داشت که این نوع گذشته‌نگری، داستانی است که قرار است به پیامبر (ص) و یارانش قوت قلب و اطمینان دهد که پیروزی از آن آنان است. نمونه دیگر از داستانی که از میانه آغاز می‌شود و آنگاه حوادث به آغاز برمی‌گردند، داستان اصحاب کهف است.

۲-۳ تداوم

تداوم، رابطه میان زمان حوادث سطح داستان و مدت قرائت حوادث مذکور در سطح متن است. در واقع تداوم به این پرسش پاسخ می‌دهد که چه اندازه از زمان سطح داستان در

۱- ترجمه‌ها از ترجمه قرآن استاد فولادوند انتخاب شده‌اند.

سطح متن نمود پیدا می‌کند؟ ژنت «سرعت ثابت» (constant speed) (ریمون-کنان: ۷۳) را معیار فرضی اندازه‌گیری مقادیر گذشت زمان حوادث سطح داستان در سطح متن پیشنهاد می‌کند. منظور از «سرعت ثابت» این است که نسبت میان اینکه داستان چه مدت به درازا می‌کشد و طول متن چقدر است، ثابت و بدون تغییر باقی می‌ماند. بر اساس همین معیار، سرعت قرائت متن، افزایش (acceleration) یا کاهش (deceleration) می‌یابد. سرعت حداکثر، حذف (ellipsis) و سرعت حداقل، درنگ توصیفی (descriptive pause) نام دارد. میان این دو بی‌نهایت نیز، خلاصه (summary) و صحنه‌نمایشی (scene) قرار می‌گیرد. در حذف، پاره‌ای از تداوم داستان، هیچ مابه‌ازایی در متن ندارد. در درنگ توصیفی، تداوم متن طولانی‌تر از تداوم داستان است. در خلاصه، تداوم متن کوتاه‌تر از تداوم داستان است. در صحنه‌نمایشی، تداوم داستان و متن تقریباً برابر است. در قصص قرآنی، گاه سرعت نقل حوادث سطح داستان در سطح متن افزایش می‌یابد؛ به دیگر سخن، مقادیری از زمان داستان در سطح متن حذف می‌شود. حذف دو نوع است: حذف صریح (explicit) و حذف تلویحی (implicit). در حذف صریح مشخص می‌شود که چه مقدار از داستان حذف شده است. در حذف تلویحی، هیچ اشاره روشنی به تغییر یا تبدیل در زمان داستان نمی‌شود. برای نمونه گاهی سرگذشت یک پیامبر در بیش از بیست آیه بالصرح ذکر می‌شود، گاهی در یک آیه بالکنایه. برای نمونه داستان مهمانان وارد شده بر ابراهیم در سوره‌ذاریات. گاه در همین سوره داستان موسی در سه آیه ذکر می‌شود:

وَ فِي مُوسَى إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَى فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۳۸) فَتَوَلَّىٰ بُرْكُنِهِ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ (۳۹) فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ (۴۰) و [نیز] در [ماجرای] موسی، چون او را با حجّتی آشکار به سوی فرعون گسیل داشتیم. (۳۸) پس [فرعون] با ارکان [دولت] خود روی برتافت و گفت: « [این شخص،] ساحر یا دیوانه‌ای است.» (۳۹) [تا] او و سپاهیانش را گرفتیم و آنان را در دریا افکندیم در حالی که او [در آخرین لحظه] نکوهشگر [خود] بود. (۴۰)

و گاه داستان پیامبرانی مثل عاد و ثمود هر یک در دو آیه:

وَ فِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ (۴۱) مَا تَدْرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ (۴۲) وَ فِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ (۴۳) فَعْتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ (۴۴) فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ وَ مَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ (۴۵) و در [ماجرای] عاد [نیز]، چون بر [سر] آنها آن بادِ مهلک را فرستادیم. (۴۱) به هر چه می‌وزید آن را چون خاکسترِ استخوان مرده می‌گردانید. (۴۲) و در [ماجرای] ثمود [نیز] عبرتی بود، آن گاه که به ایشان گفته شد: «تا چندی برخوردار شوید.» (۴۳) تا [آنکه] از فرمان پروردگار خود سر برتافتند و در حالی که آنها می‌نگریستند، آذرخش آنان را فروگرفت. (۴۴) در نتیجه نه توانستند به پای خیزند و نه طلب یاری کنند. (۴۵) و گاه کل سرگذشت یک پیامبر و قومش (نوح) در یک آیه خلاصه می‌شود و قرآن لزومی نمی‌بیند که کل ماقوع را یادآوری کند:

وَ قَوْمٌ نوحٍ مِنْ قَبْلُ أَنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۴۶) و قوم نوح [نیز] پیش از آن [اقوام] نامبرده همین گونه هلاک شدند، زیرا آنها مردمی نافرمان بودند. (۴۶)

نمونه دوم از حذف که به سبب فشردگی حوادث، خلاصه هم محسوب می‌شود، در پنج آیه اول سوره عادیات می‌آید:

وَ الْعَادِيَاتِ ضَبْحًا (۱) فَأَلْمُورِيَاتِ قَدْحًا (۲) فَأَلْمُغِيرَاتِ صِبْحًا (۳) فَأَأْتِرْنَ بِهِ نَقْعًا (۴) فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا (۵) سوگند به مادیانهایی که با همه تازانند و با سمّ [های] خود از سنگ آتش می‌جهانند! (۱) و برق [از سنگ] همی‌جهانند، (۲) و صبحگاهان هجوم آرند، (۳) و با آن [یورش]، گردی برانگیزند، (۴) و بدان [هجوم]، در دل گروهی درآیند، (۵).

این پنج آیه که در واقع یک سوگند خوشه (oath cluster) مرکب و منتزع از چند تصویر است، داستان حوادث چندروزه حرکت سپاه مسلمین به طرف دشمن (به‌ویژه در شب) و غافل‌گیری، محاصره و در میان گرفتن سپاه کفر را در چند آیه موجز و با سرعت حداکثر نقل می‌کند. در واقع، حذف رخداد‌های غیر ضروری میانی، سرعت نقل حوادث اصلی را در سطح متن افزایش داده و خواننده را یک‌راست در بطن داستان نبرد سپاه اسلام و کفر قرار می‌دهد.

نمونه دوم حذف، آنجاست که کودکی موسی به نوجوانی او پیوند می‌خورد:

وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۴). و چون به رشد و کمال خویش رسید، به او حکمت و دانش عطا کردیم، و نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم.

در درنگ توصیفی، سرعت نقل داستان در متن کاهش می‌یابد؛ به دیگر سخن، پاره‌ای طولانی‌تر از متن، به نقل حوادث اندکی از سطح داستان اختصاص می‌یابد.

نمونه مناسب، پرسشی است که خداوند در سوره طه درباره عصا از موسی می پرسد، و در سطح متن (متن سوره)، تعداد آیات زیادتری به توصیف کارکردهای عصا اختصاص یافته است:

وَ مَا تَلِكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى (۱۷) قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا وَ أَهْشَىٰ بِهَا عَلَيَّ غَنَمِي وَ لِي فِيهَا مَأْرَبٌ أُخْرَى (۱۸) و ای موسی، در دست راست تو چیست؟» (۱۷) گفت: «این عصای من است، بر آن تکیه می‌دهم و با آن برای گوسفندانم برگ می‌تکانم، و کارهای دیگری هم برای من از آن برمی‌آید.»

میان سرعت حداکثر (حذف) و سرعت حداقل (درنگ توصیفی)، خلاصه و صحنه می‌آید. سرعت نقل حوادث سطح داستان در سطح متن، در خلاصه اندکی طولانی‌تر از درنگ توصیفی و اندکی کمتر از حذف است؛ در واقع، همان‌گونه که از عنوان پیداست، حوادث سطح داستان، خلاصه‌وار و فشرده در سطح متن نقل می‌شود. به دیگر سخن، «روایت [متن]، خلاصه‌تر از رخدادهای توصیف شده [در سطح داستان] است» (چتمن: ۶۸). عمده روایت‌های مربوط به روز قیامت، حوادث هولناک این روز را به ایجاز نقل می‌کند. در عمده این روایت‌ها که از آینده اتفاق نیفتاده گزارش می‌دهند و در واژگان روایت‌شناختی از آنها به روایت‌های مابعد (ulterior narrative) یاد می‌شود، دگرگونی‌های حادث در روز قیامت در زمین و آسمان با ایجاز و چونان برق و باد از جلو دیدگان بیننده در گذر است. کوتاهی طول آیات و ضرابهنگ سریع عبارات، آنی بودن و سریع بودن حوادث این روز را جلوه دو چندان می‌بخشند.

در صحنه نمایش که مکالمه را ناب‌ترین شکل آن می‌دانند، دیرش زمان داستان با متن برابر است. مکالمه‌های قرآن و به‌ویژه مکالمه‌های میان اشخاص قصص قرآنی، از جمله نمونه‌های صحنه نمایش محسوب می‌شوند. از آن جمله است آیات ۶۵-۸۳ سوره کهف (داستان موسی(ع) و خضر(ع)) و آیات ۲۷-۱۶ سوره شعراء (داستان موسی(ع) و فرعون):

قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَ لَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ (۱۸) وَ فَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۱۹) قَالَ فَعَلْتُهَا إِذْ أَوْ أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ (۲۰) فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ (۲۱) وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۲۲) قَالَ فِرْعَوْنُ وَ مَا رَبُّ الْعَالَمِينَ (۲۳) قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا

إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ (۲۴) قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ (۲۵) قَالَ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ (۲۶) قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ (۲۷) قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ (۲۸) قَالَ لَنْ آتِخَذَ إِلَهًا غَيْرِي لِأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ (۲۹) قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتِكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ (۳۰) قَالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ.

[فرعون] گفت: «یا تو را از کودکی در میان خود نپروردیم و سالیانی چند از عمرت را پیش ما نماندی؟ (۱۸) و [سرانجام] کار خود را کردی، و تو از ناسپاسانی.» (۱۹) گفت: «آن را هنگامی مرتکب شدم که از گمراهان بودم، (۲۰) و چون از شما ترسیدم، از شما گریختم، تا پروردگارم به من دانش بخشید و مرا از پیامبران قرار داد. (۲۱) و [آیا] اینکه فرزندان اسرائیل را بنده [خود] ساخته‌ای نعمتی است که منتش را بر من می‌نهی؟» (۲۲) فرعون گفت: «و پروردگار جهانیان چیست؟» (۲۳) گفت: «پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است- اگر اهل یقین باشید.» (۲۴) [فرعون] به کسانی که پیرامونش بودند گفت: «آیا نمی‌شنوید؟» (۲۵) [موسی دوباره] گفت: «پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شما.» (۲۶) [فرعون] گفت: «واقعاً این پیامبری که به سوی شما فرستاده شده، سخت دیوانه است.» (۲۷) [موسی] گفت: «پروردگار خاور و باختر و آنچه میان آن دو است- اگر تعقل کنید.» (۲۸) [فرعون] گفت: «اگر خدایی غیر از من اختیار کنی قطعاً تو را از [جمله] زندانیان خواهم ساخت.» (۲۹) گفت: «گرچه برای تو چیزی آشکار بیاورم؟» (۳۰) گفت: «اگر راست می‌گویی آن را بیاور.» (۳۱)

در این مکالمه طولانی، حوادث سطح داستان یعنی مکالمه میان موسی و فرعون موبه‌مو و مطابق النعل بالنعل در سطح متن ذکر شده است. در واقع در مکالمه که شکل کامل صحنه نمایشی است، دیرش حوادث داستان با متن برابر است.^۱

۳-۳ بسامد

بسامد تعداد دفعات تکرار حوادث سطح داستان و تعداد نقل آن حوادث در سطح متن است. در قرآن و به‌ویژه در قصص قرآنی، پاره‌ای از حوادث سطح داستان چندین و چند

۱- از آنجا که مکالمه نوعی تعامل کلامی است، بدیهی است که نقل کامل حوادث داستان در سطح متن می‌تواند نوعی چندصدایی (polyphony) ایجاد کند و چندصدایی نوعی فرصت در اختیار گویندگان قرار می‌دهد که نظرات خود را اعلام کنند. قرآن نیز این فرصت را در اختیار موسی و فرعون قرار می‌دهد که در موضعی برابر (موسی در مقام پیامبر الهی و فرعون در مقام حاکم وقت) اندیشه‌های خود را ابراز کنند.

بار در متن قرآن تکرار می‌شود. به نظر می‌آید بسامد با عنصر تکرار (repetition) در علوم قرآنی، طابق النعل بالنعل است. شاید داستان موسی از جمله قصص قرآنی است که اجزا و پاره‌های آن مکرر و متناوب در سوره‌های مختلف و بنابر مقتضی و بافت آن سوره‌ها آمده است که در زیر بدان اشاره می‌کنیم. روایت‌شناسان بسامد را سه نوع اصلی می‌دانند (ریمون-کنان: ۷۹).

۱-۳-۳ تک‌محور/ مفرد (singulative): در متن، نقل یکبار آنچه یک بار در داستان اتفاق افتاده است. حوادث زندگی برخی پیامبران یا وقایع و افراد تاریخی یک بار در متن قرآن ذکر می‌شوند. برای نمونه داستان ذوالکفل یا برخی پیامبران کم‌آشنا تر.

۲-۳-۳ چندمحور/ مکرر (repetitive): در متن، نقل چندبار آنچه یک بار در داستان اتفاق افتاده است. حوادث زندگی موسی از تولد تا موت یک بار در سطح داستان رخ داده است، اما این حوادث به طرق گوناگون چندین و چند بار در سوره‌های قرآن تکرار می‌شوند.

۳-۳-۳ تکرار شونده/ بازگو (iterative): در متن، نقل یک بار آنچه چند بار در داستان اتفاق افتاده است. برخی حوادث زندگی پیامبر (ص) یا سایر پیامبران و افراد تاریخی چندبار تکرار شده است، اما در قصص قرآنی یک بار بیشتر بدانها اشاره نمی‌شود. مانند غزوات پیامبر که بارها با اسامی گوناگون رخ داده‌اند، اما قرآن بیشتر از یک بار بدانها اشاره نمی‌کند. به هر جهت، آنچه در قرآن مهم است، کارکرد، نقش و هدفمند بودن تکرار است؛ اینکه در قرآن فقط با تکرار معانی و الفاظ سروکار نداریم، بلکه با تصریف در بیان روبه‌رویییم؛ یعنی با چگونگی ساختار دادن به اطلاعاتی که به‌ظاهر در گفتمان قرآنی، تکراری یا مسبوق به سابقه به حساب می‌آیند. در واقع در گفتمان قرآنی بحث اصلی این است که قرآن به چه ترتیب از تکرار و یا تصریف برای بیان آموزه‌ها و اندیشه‌های وحیانی بهره‌برده است؟ به نظر می‌رسد با اینکه انواع تکرار معانی و به‌ویژه الفاظ در آیات و سوره‌های قرآنی رخ می‌دهد به‌گونه‌ای که واژه تکرار به‌ظاهر بار معنایی خوشایندی به ذهن متبادر نمی‌کند، اما قرآن به واسطه ساختار اطلاعات گفتمان در بطن فرا کارکرد متنی، به گونه‌ای ظریف و کارآمد از تکرار بهره‌برده است که به تصریف و نه تکرار در بیان دامن زده است (نک. حری (زیر چاپ)).

۴. مؤلفه مکان روایی

هر روایت، در جایی اتفاق می‌افتد. از این رو هر روایت به مکان نیاز دارد. دو نوع مکان وجود دارد: مکان داستان (story place) و مکان متن (text place). مکان داستان، شامل همه مکان‌هایی می‌شود که حوادث در آنها اتفاق می‌افتد. مکان متن، شامل آن صحنه‌هایی می‌شود که خواننده در خلال متن بدان‌جا سرک می‌کشد چتمن (همان: ۱۰۴) معتقد است مکان متن، آن بخشی از مکان داستان است که بسته به مقتضیات رسانه در افق دید راوی در روایت‌های کلامی یا دوربین در روایت‌های سینمایی قرار دارد. مکان داستان که گاه از آن به صحنه‌پردازی (setting) هم یاد می‌کنند، مکانی خاص و محیطی اجتماعی است که اشخاص داستانی در آن زندگی می‌کنند. صحنه‌پردازی بستری برای داستان فراهم می‌آورد؛ جهانی که داستان در آن اتفاق می‌افتد و دنیایی که خواننده بدانجا سفر می‌کند. نیز، صحنه‌پردازی پس‌زمینه‌ای برای داستان می‌سازد و به خواننده کمک می‌کند که رفتار اشخاص داستانی و اهمیت کنش آنان را ادراک کند. تولان (۱۳۸۳: ۹۰) بر این باور است که در اصل زمان و مکان در روایت نسبت به رخداد و شخصیت دارای اهمیت کمتری است. خواننده در حین قرائت داستان می‌خواهد بدانند کجاست و تمایل دارد نشانه‌های حجمی- زمانی مشخصی از زمان و مکان وقوع رخداد به دست آورد. به زبانی ساده، روابط میان صحنه‌آرایی از یک سو و شخصیت و رخدادها از سوی دیگر از نوع روابط علی (causal) یا قیاسی (analogous) است. مشخصه‌های صحنه‌آرایی می‌تواند علت و معلول اعمال و سکنات شخصیت‌ها باشد- یا بیشتر به واسطه تقویت یا هماهنگی نمادین- صحنه‌آرایی از برخی جهات می‌تواند به شخصیت یا شخصیت‌ها شباهت پیدا کند. این ویژگی‌ها در مکان‌های قرآنی به طرز کارآمد به کار رفته است.

۵. سنخ‌شناسی و کارکرد مکان در قصص قرآنی

از جمله مؤلفه‌های مهم قصص قرآنی یکی مؤلفه مکان است که روایت‌شناسی آن را به مکان داستان و مکان متن تقسیم می‌کند. البته آنچه از مکان مد نظر است، مکان است؛ مکانی که حوادث، اشخاص و اقلام سطح متن را در خود جای داده است. مکان سطح متن در قصص قرآنی به دو نوع اصلی واقعی/ تاریخی و ناواقعی/ غیبی تقسیم

می‌شود. گفتنی است که ناواقعی با غیرواقعی فرق دارد. غیر واقعی جنبه منفی دارد و غیرحقیقت و ناراستی را به ذهن متبادر می‌کند. اما ناواقعی، هر آن چیزی است که واقعی نباشد یعنی به سنجه معیارهای جهان مادی در نیاید و قواعد آن متناسب جهان لاهوتی باشد نه ناسوتی. مکان متن واقعی/ تاریخی، مکانی است که حوادث داستان در آن رخ داده است که یا این مکان واقعی و مطابق با اصول دنیای ناسوتی است یا اینکه کشفیات مثلاً باستان‌شناسی شواهدی دال بر وجود چنین مکانهایی ارائه داده است. سرگذشت پیامبران یا افراد واقعی و تاریخی در قصص قرآنی از این‌گونه‌اند. دسته دوم مکان‌های ناواقعی/ غیبی‌اند که عمدتاً در روایت‌های پیشینی آمده‌اند و به صحنه‌های زود هنگام و/ یا دیر هنگام جهان آخرت اشاره می‌کنند. البته ممکن بلکه محتمل است که مکان‌های واقعی و ناواقعی هر دو جنبه‌های تمثیلی نیز پیدا کنند. باغ‌ها و بوستان‌های اخروی توصیف شده در سوره‌های واقعه و الرحمن از این شمارند.

با تمام این اوصاف آنچه در قصص قرآنی به لحاظ روایت‌شناختی حائز کمال اهمیت است، کارکرد و نقش مکان در ارتباط با سایر مؤلفه‌های قصص و کارکرد آن در پیشبرد کنش داستان و شخصیت‌پردازی است؛ به عبارت بهتر، همیاری و تعامل مکان و سایر اجزا چگونه است؟ نکته مهم دیگر چگونگی تبلور مکان در متن است؛ به دیگر سخن، چه شاخص‌های متنی (textual markers) در وهله نخست به برجستگی مکان و نمود آن در متن قرآن کمک کرده است؟ در ثانی خواننده از دیدگاه چه کسی یا کسانی با فضای متن آشنا می‌شود؛ به دیگر سخن، نوع نزدیکی یا دوری راوی به صحنه‌ها می‌تواند نقشی مهم در صحنه‌پردازی ایفا کند. از جمله سوره‌هایی که مکان در آن عنصر غالب است و نقشی مهم در پیشبرد کنش دارد، سوره یوسف (ع) است. مکان کلی سطح داستان دو سرزمین کنعان و مصر است که بسیار از هم دورند اما شوق انتظار یعقوب برای دیدار با یوسف این دو مکان را در سطح متن به هم نزدیک می‌کند. در این سوره چند مکان نقشی اساسی در پیشبرد کنش داستان و شخصیت‌پردازی افراد داستان از جمله یوسف، برادران، همسر عزیز مصر و یعقوب دارد. این مکان‌ها به ترتیب پدیدار شدن در سطح متن عبارت‌اند از کنعان، بیابان و چاه، مصر، خانه عزیز مصر، زندان، خزانه‌داری مصر، دروازه شهر مصر و دوباره کنعان. در واقع مکان در سیری تسلسلی، از کنعان شروع و به

کنعان ختم می‌شود. در کنعان اول، یوسف، برادری است که حسادت سایر برادران را برانگیخته است؛ در کنعان دوم، یوسف مهتر و بزرگ‌زاده‌ای است که مایه افتخار و سربلندی برادران است. در کنعان، یوسف به چاه می‌افتد؛ در مصر، یوسف از چاه (زندانی) بر می‌جهد و بر صدر می‌نشیند. از دیدگاه روایت‌شناسی، مکان سطح متن چندین شاخص کلامی دارد. چتمن (همان) دست کم سه شیوه برای تبلور مکان داستان در سطح مکان متن پیشنهاد می‌کند: کاربرد مستقیم کمیت‌های کلامی مثل بزرگ، کوچک و غیره؛ اشاره به اشیائی که کمیت‌های استاندارد دارند مثل واژگان «چاه» و «زندانی» در سوره یوسف، و شیوه سوم، مقایسه سایر اشیاء از حیث اندازه، حجم و شکل با کمیت‌های استاندارد؛ به دیگر سخن، خواننده در حین تجسم فضای متن در ذهن، کمیت برخی اشیاء را می‌داند و تصویری نسبتاً روشن از آنها دارد. سپس در حین قرائت، سایر اشیاء را با این کمیتها مقایسه می‌کند. برای نمونه خواننده تصویری از عمق، اندازه یا ارتفاع چاهی که قرار است در بیابان پر آب باشد، در ذهن خود دارد. او می‌داند که یوسف در این چاه زندانی می‌شود. وقتی در پایان، یوسف در مصر به چنان جایگاهی رفیع دست پیدا می‌کند، خواننده به روشنی می‌تواند تفاوت‌های دو مکان را که یکی در عمق زمین قرار دارد و دیگری تا به عرش رفته است، دریابد. نکته مهم دیگر این است که خواننده از دیدگاه چه کسی به مکان متن نگاه می‌کند و مکان متن چه نقشی در پیشبرد کنش و شخصیت‌پردازی دارد؟ در سوره یوسف همانند سایر سوره‌ها، خداوند است که به زبان وحی و به واسطه جبرئیل، داستان‌ها را بر پیامبر می‌خواند. از این رو خداوند در مقام راوی دانای کل همه جا حضور دارد و امر او، وجه غالب است: *وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ* (۲۱) و خدا بر کار خویش چیره است ولی بیشتر مردم نمی‌دانند (۲۱). از این نظر که یوسف شخصیت اصلی است و او قهرمان داستان است، خط سیر داستان حول شخصیت او می‌چرخد و خواننده همراه او به مکان‌های مختلف داستان سرک می‌کشد. از این جهت که داستان حول محور شخصیت یوسف قرار دارد، بدیهی است که او نه فقط در پیشبرد کنش داستان نقش دارد (یوسف خود محور اصلی کنش و ماجراست)، بلکه در آشکار کردن شخصیت خود و دیگران نیز نقش ایفا می‌کند. از دیگر سو، مکان‌هایی که یوسف خواسته و ناخواسته بدانها وارد می‌شود، هر یک بخشی

از توانمندی و ویژگی‌های شخصیت او را بروز می‌دهد: یوسف در قعر چاه، خدا را فراموش نمی‌کند و در خانه عزیز مصر از شرافت و تقوای خود دفاع می‌کند. زندان نیز جنبه‌هایی ناپیدا از شخصیت او را آشکار می‌کند. گاهی محیط با شخصیت‌پردازی رابطه کنایی (situational/ verbal irony) پیدا می‌کند. برای نمونه سوره یوسف این‌گونه است. در این سوره، یوسف به قعر چاه فرو می‌افتد و انتظار دست کم برادران این است که از میان برود. اما از آنجا که امر خدا غالب است، این مکان سرآغاز راهی است که یوسف را به عرش می‌رساند (به بالاترین مقام مادی و معنوی در نزد همه به‌ویژه برادران). آتش نیز بر ابراهیم به صورت برد و سلام در می‌آید و دریا نیز راهی است که موسی و پیروانش را از غرق شدن نجات می‌دهد. از این رو اغراق نیست اگر بگوییم در این سوره و شاید عمده داستان‌های قرآنی، عنصر کنایه به نوعی وجه غالب و یا سرنوشت‌ساز است و محور اصلی آن نیز این است: «خداوند شری را به خیر بدل می‌کند». تلاش برادران برای فراموش کردن یوسف، او را به اوج قلّه شهرت و عزت می‌رساند و برادرانی که طرح و توطئه می‌چینند تا یوسف را از میان بردارند در پایان مورد شفقت و مهربانی برادر قرار می‌گیرند (میر: ۲۰۰). این کنایه به شخصیت‌پردازی یوسف نیز کمک می‌کند: «اگر یوسف در پی فرو افتادن در چاه زندگی خود را از دست رفته می‌بیند، بعداً معلوم می‌شود که این نگرانی بی‌اساس است چراکه به‌زودی از چاه نجات می‌یابد و اگر احساس می‌کند با درآمدن به خانه عزیز مصر امنیت پیدا کرده است این احساس خیلی زود به نومیدی بدل می‌شود (همان، با تغییرات). میر (۱۹۸۶) معتقد است که مدت زمان زندانی بودن یوسف، چند خصلت او را نمایان می‌کند. نخست اینکه، او تعبیرکننده رؤیاها معرفی می‌شود. دوم، او به اعتقاداتش پایبند است و آنها را تبلیغ می‌کند (آیات ۴۰-۳۵). سوم، شیوه او در معرفی اعتقاداتش مبین فراست اوست. چهارم، خصلت ممتاز یوسف در زندان، درستکاری اوست. از همین روست که زندان به‌طور کنایی، خصایل و ویژگی‌های بارز یوسف را آشکار می‌کند.

۶. نتیجه‌گیری

۱-۶ ویژگی‌های زمان و مکان روایی با قصص قرآنی همخوانی دارد. در واقع قصص قرآنی ضمن تعقیب هدف اصلی، هرگاه مناسبتی ایجاب می‌کند، گل چینی از حوادث سطح

داستان را به اندازه و به شیوه‌ای مناسب در سطح متن ذکر کند. این امر می‌طلبد که تمام زمان گاهشمارانه حوادث داستان در متن، پیش روی خواننده قرار نگیرد و به فراخور بافت و حال و هوای مورد نظر، رابطه‌ای میان این دو زمان ایجاد شود که از آن زیر عناوین نظم، تداوم و بسامد یاد کردیم.

۲-۶ قصص قرآنی به طرزی کارآمد و عمدتاً کنایی، از مؤلفه مکان و ویژگی‌های آن بهره فراوان می‌برد و عناصر زمان و مکان روایی از جمله عناصر مهم هر روایت و به‌ویژه قصص قرآنی است.

۳-۶ از آنجا که قصص حکم روایت را دارند و روایت نیز برساختی زمان‌مند است، تبیین عنصر زمان و مکان به خواننده که از حیث روان‌شناختی نیاز دارد موقعیت خود و دنیای خود را نسبت به سطوح داستان و متن بسنجد، اهمیت اساسی دارد. در واقع خواننده نیاز دارد بداند کجاست و موقعیت زمانی چیست.

۴-۶ تبیین زمان‌مندی قصص قرآنی که از سویی می‌تواند با شأن نزول قصص نیز در ارتباط باشد، راه را برای ادراک و احتمالاً تفسیر قصص حتی برای خوانندگان معاصر و کنونی نیز هموار می‌کند.

۵-۶ تبیین زمان‌مندی و مکان‌مندی قصص قرآنی می‌تواند در نهایت به پیشبرد شخصیت‌پردازی و کنش قصص به منزله روایت کمک کند.

منابع

- پروینی، خلیل (۱۳۷۹) *تحلیل عناصر ادبی و هنری داستان‌های قرآن*، تهران: فرهنگ گستر.
- تولان، مایکل جی (۱۳۸۳) *درآمدی نقادانه- زبان‌شناختی بر روایت*، ترجمه ابوالفضل حرّی، تهران: بنیاد سینمایی فارابی.
- حرّی، ابوالفضل (۱۳۸۵) «تصویر و تصویرپردازی و انسجام ساختاری متن در سوره عادیات به منزله اثری ادبی» *اندیشه دینی*، صص ۹۰-۷۱.
- حرّی، ابوالفضل (زیر چاپ) «کارکرد تصریف در دو سوره قرآنی ناظر به داستان آفرینش در پرتو ساختار اطلاعات گفتمان» *پژوهشی زبان‌های خارجی دانشگاه تهران*.
- حسینی، سیدابوالقاسم (۱۳۷۷) *مبانی هنری قصه‌های قرآن*، تهران: مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما.

- _____ (۱۳۸۳) «تکرار در قصه‌های قرآن» مجله گلستان قرآن، شماره ۱۷۹، صص ۲۱-۱۸.
- حسینی، محمد (۱۳۸۴) *ریخت‌شناسی قصه‌های قرآن، بازخوانش دوازده قصه قرآنی*، تهران: انتشارات ققنوس.
- ریمون- کنان، شلومیت (۱۳۸۷) *روایت داستانی: بوطیقای معاصر*، ترجمه ابوالفضل حری، تهران: نیلوفر.
- صادق پور، محمد حسین (۱۳۷۶) «نگاهی به ویژگی‌های ساختاری داستان‌های قرآن» مجله قرآنی مشکوة، شماره‌های ۵۴-۵۵، صص ۲۸۵-۲۷۱.
- صهبا، فروغ (۱۳۸۷) «بررسی زمان در تاریخ بیهقی بر اساس نظریه ژنت» *پژوهش‌های ادبی*، سال پنجم، ش ۲۱، صص ۸۹-۱۱۲.
- غلامحسین‌زاده، غلامحسین و همکاران (۱۳۸۶) «بررسی عنصر زمان در روایت با تأکید بر حکایت اعرابی درویش در مثنوی» *پژوهش‌های ادبی*، سال چهارم، ش ۱۶، صص ۲۱۷-۱۹۹.
- Chatman, Seymour (1989) *Story and Discourse: Narrative structure in Fiction and Film*. Ithaca and London: Cornell university press.
- Genette, Gérard (1988) *Narrative Discourse Revisited*. Trans. Jane E. Lewin. Ithaca: Cornell UP. (Orig. *Nouveau Discours du Récit*. Paris: Editions du Seuil, 1983.). 1980 [1972].
- Mir, Mustansir (1986) "The Qur'anic Story of Joseph: Plot, Themes, And Characters". *The Muslim World*, Volume LXXVI, No. 1, pp. 1-15.
- (2000) "Irony in the Quran: A study of the story of Joseph". In *Literary Structure of Religious Meaning in the Quran*, ed by Issa J. Boullata, 173-187. Richmond, Surrey, England: Curzon.
- (2006) "Language" in *The Blackwell Companion to the Quran*. Ed. By Andrew Rippin. Blackwell.
- Zebiri, Kate (2003) "Towards a Rhetorical Criticism of the Qur'an". *Journal of Quranic Studies*, vol. 5:2